

از زبان تاریخ



درآمدی بر حیات سیاسی
سردار اسعد بختیاری
دکتر سجاد کاظمی

از زبان تاریخ

درآمدی بر حیات سیاسی

سردار اسعد بختیاری

دکتر سجاد کاظمی

-
- سرشناسه: کاظمی، سجاد، ۱۳۳۵ -
عنوان و نام پدیدآور: درآمدی بر حیات سیاسی سردار اسعد/سجاد کاظمی.
مشخصات نشر: تهران: سمیرا، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۲۲ص.
شابک: ۳-۴۴۰-۲۲۰-۹۶۴-۹۷۸-۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: ۲۲۲ص. کتابنامه: [۲۰۱]: همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت: نمایه.
موضوع: سردار اسعد، علیقلی‌بن حسینقلی، ۱۲۷۴-۱۳۳۶ق. -- سرگذشته
موضوع: بختیاری -- رابطه با دولت -- تاریخ -- قرن ۱۳ق.
موضوع: Bakhtiari (Iranian people) -- Government relations -- History-- 19th century
موضوع: ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ق. -- چهارمجال و بختیاری
موضوع: Iran -- History -- Constitutional Revolution, 1906 - 1909 -- Chaharmahal va Bakhtiyari
موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۳۴ق.
موضوع: Iran -- History -- Qajars, 1779 - 1925
موضوع: ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۲۰ -- جنبش‌ها و قیام‌ها
موضوع: Iran -- History -- Pahlavi, 1925 -1941 -- *Protest movements
رده‌بندی کنگره: ۱۴۵۳DSR
رده‌بندی دیویی: ۰۷۵۰۹۲/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۶۲۲۲۰
-



درآمدی بر حیات سیاسی سردار اسعد

دکتر سجاد کاظمی

چاپ: اول، ۱۳۹۹

چاپخانه: پیام

صحافی: تاجیک

لیتوگرافی: ترنج

تیراژ: ۲۵۰ نسخه

شابک: ۳-۴۴۰-۲۲۰-۹۶۴-۹۷۸-۹

۶۵۰۰۰ تومان

تهران، خیابان منبری جاوید، کوچه وحید، پلاک ۱، طبقه ۴

۶۶۴۱۳۷۲۶ - ۶۶۹۶۰۶۰۳

تهران، شهرک اکباتان، فاز ۱، بازارچه شماره ۹

۴۴۶۰۱۵۹۴

سایت: www.samirpublication.com

فهرست مطالب

مقدمه..... ۵

فصل اول: حیات سیاسی سردار اسعد از ظهور خانواده ایلخانی تا فتح تهران و

استقرار مجدد مشروطه..... ۹

۱-۱. زمینه‌های انتقال قدرت به خانواده سردار اسعد..... ۹

۱-۲. سفر اول به اروپا و نقش وی در انعقاد قراردادهای تجاری و نفتی..... ۳۳

۱-۳. سفر دوم و همکاری با مشروطه‌خواهان مقیم اروپا..... ۴۴

۱-۴. نقشه فتح تهران..... ۵۱

۱-۵. حرکت اردوی بختیاری..... ۷۸

۱-۶. فتح تهران و خلع محمدعلی‌شاه..... ۹۴

فصل دوم: حیات سیاسی سردار اسعد پس از فتح تهران تا جنگ جهانی اول و

زوال قدرت بختیاری‌ها..... ۱۰۳

۲-۱. سردار اسعد وزیر داخله..... ۱۰۳

۲-۲. سردار اسعد وزیر جنگ..... ۱۲۲

۲-۳. نمایندگی مجلس، اختلافات حزبی و مسئله نیابت سلطنت..... ۱۲۷

۲-۴. سفر سوم به اروپا و اوج‌گیری قدرت بختیاری‌ها..... ۱۴۶

۲-۵. سردار اسعد و نقش وی در پذیرش اولتیماتوم روس‌ها..... ۱۵۳

۲-۶. پایان حیات سیاسی و زوال قدرت بختیاری‌ها..... ۱۵۹

ضمائم..... ۱۷۲

۱. حیات فرهنگی سردار اسعد..... ۱۷۲

۲. دو وصیت‌نامه از سردار اسعد..... ۱۸۶

جمع‌بندی..... ۱۹۳

فهرست منابع و مآخذ..... ۲۰۶

الف- منابع اصلی و فرعی..... ۲۰۶

ب- اسناد..... ۲۱۲

پ- مذاکرات مجلس..... ۲۱۳

ت- روزنامه‌ها..... ۲۱۴

منابع انگلیسی..... ۲۱۵

نمایه..... ۲۱۶

مقدمه

در این جستار صرفاً به تاریخ سیاسی بختیاری‌ها در دوره قاجار (۱۳۴۴-۱۲۱۰ق) با نقش محوری زندگی سیاسی سردار اسعد پرداخته می‌شود. پرداختن به خاستگاه نژادی و جغرافیایی قوم بختیاری و همچنین نقش آفرینی آنان در طول تاریخ، به‌رغم قلت منابع و شواهد تاریخی محتاج تحقیق مفصل و مستقل دیگری است. یک نکته حائز اهمیت در این خصوص ظهور بختیاری‌ها از دوره صفوی (۱۱۳۵-۹۰۷ق) به عنوان نیروهای ایلپاتی در صحنه کارزار سیاسی است. حداقل از قرن پنجم هجری؛ این ویژگی کلی فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه ایران بود، که شاهان و حاکمان اکثراً از ایلات برخاسته بودند، به عبارتی سرنوشت سیاسی کشور بیشتر به کارزارهای کوه‌نشینان و صحراگردان بستگی داشت. اقلیم خشک و پراکنده فلات ایران قرن‌ها برتری کوه‌نشینان و صحراگردان را بر جماعت شهری و یکجانشین مسجل کرده بود. در این میان بختیاری‌ها نیز از این قاعده مستثنی نبودند. اینان اگرچه، به طور مشخص از دوره صفوی نافرمانی از حکومت وقت را شروع کردند و در دوره افشاریه (۱۲۱۸-۱۱۴۸ق) و زندیه (۱۲۰۹-۱۱۶۳ق) تا اوایل دوره قاجار در تقابل با سایر ایلات، در لفافه نافرمانی، تحرکاتی را برای احراز سلطنت نیز انجام دادند، با این حال در چارچوب جنگ‌های ایلپاتی هیچگاه موفق به تشکیل حکومت نشدند. فرصتی نیز که در دوره مشروطه

برای احراز سلطنت فراهم شد، به دلایل متعدد، از جمله عدم همراهی دولتین روس و انگلیس، و خصوصاً اندیشه مشروطه‌خواهی شخص سردار اسعد، نتوانستند به این جایگاه دست پیدا کنند. با این حال، با سرنگون کردن محمدعلی‌شاه (۱۳۲۷ق) و تصدی وزارت‌خانه‌ها و ریاست شهرها در دوره استقرار مجدد مشروطه خواسته‌های دیرین خود را از این طریق جامه عمل پوشاندند.

قضاوت در مورد شخصیت سردار اسعد و نقش وی در جنبش مشروطه‌خواهی امری دشوار به نظر می‌رسد. وی در میان خوانین بختیاری و هم در میان رجال سیاسی پایتخت و ایرانیان آزادی‌خواه خارج از کشور نقش محوری و کلیدی داشت. ترکیب خاستگاه ایلیاتی و آشنایی با تجدد غرب، رویکرد وی را نسبت به دستگاه سلطنت و جنبش مشروطه‌خواهی مشخص نمود. از یک طرف به دلیل آن‌که زخم‌خورده استبداد بوده و مظاهر تمدن غرب را نیز درک کرده‌بود؛ سلطنت‌خواهی مغایر با اندیشه آزادی‌خواهی و استبدادستیزی وی بود. از طرف دیگر خاستگاه ایلیاتی داشت، یعنی بستری که طی آن بسیاری از خوانین ایلات و عشایر این مرز و بوم با تکیه بر عنصر «زور» توانستند به جایگاه پادشاهی دست پیدا کنند. از این‌رو مشروطه‌خواهی سردار اسعد، و اما بعضاً برتری‌جویی وی در دستگاه مزبور را بایستی برپایه ترکیب این دو مقوله و این دو شیوه تربیت تفسیر نمود.

جستار حاضر صرفاً درآمدی بر زندگی سیاسی سردار اسعد است، و سعی بر این بود با تکیه بر منابع و اسناد دسته اول برخی زوایای پنهان حیات این رجل سیاسی دوره قاجار را بازگو کند. کتاب در دو فصل، دو ضمیمه و نتیجه‌گیری سازماندهی شد. فصل نخست تحت عنوان «حیات سیاسی سردار اسعد از ظهور خانواده ایلخانی تا فتح تهران و استقرار مجدد مشروطه»؛ به زمینه‌های ظهور و چگونگی انتقال قدرت به خانواده سردار اسعد، شرح سفر نخست وی به اروپا، نقش وی در انعقاد

قراردادهای تجاری و نفتی، شرح سفر دوم وی و همکاری با مشروطه‌خواهان مقیم اروپا، تمهیدات لازم با اروپائیان و ایرانیان خارج از کشور جهت فتح تهران، سپس ورود به ایران و بسیج نیروها تا فتح تهران و خلع محمدعلی‌شاه از سلطنت اختصاص دارد. در این فصل شرح داده شد که سردار اسعد چرا و چگونه در جهت حمایت از جنبش مشروطه و مشروطه‌خواهان سوق داده شد. در فصل دوم نیز تحت عنوان «حیات سیاسی سردار اسعد پس از فتح تهران تا جنگ جهانی اول و زوال قدرت بختیاری‌ها»؛ به نقش وی به عنوان وزیر داخله، وزیر جنگ، وکیل مجلس، نایب‌السلطنه، شرح سفر سوم وی به اروپا، نقش وی در پذیرش اولتیماتوم روس‌ها، و تأثیر معادلات بین‌المللی بر فرافز و فرود قدرت بختیاری‌ها بحث شده است. ضمیمه نخست نیز به گوشه‌هایی از حیات فرهنگی و دستاوردهای وی در این زمینه اختصاص دارد و نشان داده شد که سردار اسعد در برخی امور خیریه و عام‌المنفعه اعم از مدرسه‌سازی، دانش‌پروری، ترجمه و نشر کتاب، بنیان هلال احمر و کمک به آسیب‌دیدگان طلیعه‌دار بوده است. ضمیمه دوم وصیت‌نامه‌های سردار اسعد است و نشان می‌دهد که سردار اسعد برخلاف قوانین شرع اسلام در خصوص تقسیم ارث، با پیروی از عرف ایلپاتی و صرفاً با اهداف سیاسی و تداوم حفظ قدرت بیشتر اموال خود را اعم از منقول و غیرمنقول به فرزند ارشد جعفرقلی‌خان سردار بهادر اختصاص داده بود. در پایان نیز به شیوه تحلیل محتوایی نگرش‌ها و رویکردهای برخی مورخان و محققان نسبت به حرکت مشروطه‌خواهی وی مورد ارزیابی قرار گرفت و سعی بر این بود تا تصویری واقع‌بینانه‌تر از جایگاه و شخصیت و عملکرد سردار اسعد در این خصوص ارائه شود.

حیات سیاسی سردار اسعد از ظهور خانواده ایلخانی تا فتح تهران و استقرار مجدد مشروطه

۱-۱. زمینه‌های انتقال قدرت به خانواده سردار اسعد

حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری یکی از رجال اواخر عصر ناصری و فرزند چهارم حسینقلی خان ایلخانی از طایفه زراس‌وند در سال ۱۲۷۴ ه‍.ق/ ۱۸۵۸م در چهارمحال بختیاری متولد گردید. اسلاف وی به طایفه پاپی لرستان می‌رسند. وی در اثر معروف خویش «تاریخ بختیاری» خود را چنین معرفی نمود: «بنده علیقلی مندرجات ذیل را کلمه کلمه می‌گویم و ملک‌المورخین می‌نویسد: علیقلی ابن حسینقلی خان ایلخانی ابن جعفرقلی خان ابن حبیب‌الله خان ابن ابدال خان ابن علی صالح خان ابن عبدالخلیل آقا ابن خسرو آقا ابن غالب آقا ابن حیدر...»^۱ حیدر مذکور که به «حیدرکور» مشهور است از قرار مذکور هفت برادر داشته و به تصریح خود سردار اسعد رئیس طایفه پاپی لرستان بود.^۲ او ظاهراً به دلیل اختلاف با عموزادگانش^۳ به بختیاری پناه آورد و اخلاف وی در میان طایفه زراسوند(خدرسرخ) در زمره بزرگان و خوانین آن طایفه شدند.

۱. سردار اسعد(دوم)، علیقلی خان، تاریخ بختیاری، نسخه کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، برگرفته از چاپ ۱۲۸۸ه‍.ش، صص ۱۴۴ و ۱۴۴۳.

۲. همان.

۳. اورنگ، عبدالحسین، اورنگ محمدعلی شاه یا اورنگ سردار اسعد(خاطرات عبدالحسین اورنگ شیخ‌الملک)، به کوشش محسن حیدری، تهران، تمتی، ۱۳۹۵، ص ۱۱۵.

پیش از ظهور حسینقلی خان ایلخانی پدر سردار اسعد از شاخه هفت‌لنگ در زمان ناصرالدین‌شاه (۱۲۴۷-۱۳۱۳ق)، حکومت بختیاری به مرکزیت قلعه تُل در دست محمدتقی خان کیانرسی چهارلنگ بود. محمدتقی خان، قهرمان و حامی هنری لایارد، همواره از پرداخت مالیات به دولت مرکزی سر باز زده‌بود. در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه (۱۲۱۲-۱۲۵۰هـ.ق)، و محمدشاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴هـ.ق)، به دلیل نگرانی از افزایش قدرت و برای مصادره ثروت و اموال وی بارها علیه او لشکرکشی کردند؛^۱ تا این‌که در لشکرکشی منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان در سال ۱۲۵۷هـ.ق/۱۸۴۱م بساط حاکمیت او در مناطق جنوب و بختیاری برچیده شد و در مقابل، جعفرقلی خان زراسوند از شاخه دورکی هفت‌لنگ به همراه فرزندان حسینقلی خان، رضاقلی خان، و امامقلی خان که مورد عداوت محمدتقی خان چهارلنگ بودند با حمایت دولت مرکزی قدرت را به دست گرفتند. از این پس قدرت سیاسی خوانین شاخه چهارلنگ رنگ باخته و اختلافات درون ایلی «هفت و چهار» جای خود را به اختلافات درون خانوادگی «ایلخانی»^۲ و «حاجی ایلخانی»^۳ از طایفه زراسوند داده‌بود.

-
۱. کرزن، جرج. ناتانیل، *ایران و قضیه ایران*، ج ۲، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۳۵۳.
 ۲. منظور خانواده حسینقلی خان ایلخانی است، که ابتدا مورد عنایت ناصرالدین‌شاه بودند. فرزندان وی اسفندیارخان (سردار اسعد (اول) - پدر بزرگ ثریا اسفندیاری همسر محمدرضاشاه)، نجفقلی خان (صمصام‌السلطنه)، امیرقلی خان (اولاد ذکور نداشت و پیش از افتادن قدرت در دست بختیاری‌ها فوت نمود)، حاجی علیقلی خان (سردار اسعد دوم)، خسروخان (سردار ظفر)، و یوسف‌خان (امیر مجاهد) بودند. حاجی علیقلی خان، و خسروخان، از یک مادر بودند. اسفندیارخان و نجفقلی خان و یوسف‌خان نیز هر کدام از مادری جداگانه بودند. امیرقلی خان نیز احتمالاً از زن دیگری بود، زیرا ایلخانی هشت همسر اختیار کرده‌بود. و نیز دوازده دختر داشت، که از جمله آنان بی‌بی نیلوفر خواهر تنی سردار اسعد بود، ولی مشهورترین دختران وی بی‌بی مریم بود، که از مادر خویش تک فرزند بود و تحت سرپرستی و تربیت حاجی علیقلی خان سردار اسعد بود.
 ۳. خانواده امامقلی خان و چون به حج رفته و اما شاید به دلیل رقابت با خانواده برادرش حسینقلی خان ایلخانی به حاجی ایلخانی معروف شدند. فرزندان وی

حسینقلی خان ایلخانی فرزند جعفرقلی خان ابتدا در دستگاه فرهادمیرزا معتمدالدوله^۱ حاکم فارس خدمت نمود. پس از پدر و به ویژه با قتل عمومی خود کلبعلی خان دورکی به سال ۱۲۶۶هـ.ق/۱۸۵۰م در ایام جوانی خان بلامنازع ایل بختیاری شد. او با کمک برادرش رضاقلی خان طوایف چهارلنگ را بیرون نمود و املاک آنان را تحت انقیاد خود درآورد. از طرفی نیز مورد حمایت دولت بود. ناصرالدین شاه^۲، و صدراعظم میرزا محمدتقی خان امیرکبیر و شاهزاده فرهادمیرزا معتمدالدوله حاکم فارس، به دلیل تجربه یاغی گری و نافرمانی محمدتقی خان چهارلنگ، آن هم در زمانی که دولت مشغول مبارزه با جنبش باییت و درگیر جنگ هرات بود، او را که تازه کار و مطیع و مخالف خان چهارلنگ بود، مورد حمایت خویش قرار دادند.

به دنبال ترقی حسینقلی خان، ناصرالدین شاه دو حکم عمده برای او صادر نمود، که حاکی از توجه به جایگاه و نقش وی در برقراری نظم میان ایل بختیاری بود: حکم اول به تاریخ ۱۲۷۹هـ.ق/۱۸۶۳م او را به سِمَت «ناظم بختیاری» منصوب نمود و حکم دوم در سال ۱۲۸۴هـ.ق/۱۸۶۷م بود که سِمَت «ایلخانی بختیاری» یعنی عالی ترین مقام ایلی را به وی اعطا نمود، به این ترتیب کلیه خوانین، کدخدایان و ریش سفیدان بختیاری به حکم دولت موظف بودند تحت انقیاد و اطاعت وی باشند^۳. او به مدت سی سال به

محمدحسین خان (سپهدار)، عباسقلی خان، غلامحسین خان (سردار محتشم)، لطفعلی خان (امیرمفخم)، نصیرخان (سردار جنگ)، محمودخان (هژبر السلطنه)، سلطان محمدخان (سردار اشجع)، علی اکبرخان (سالار اشرف)، و محمدرضاخان (سردار فاتح - پدر شاپور بختیار) بودند. در سال ۱۳۱۲/۱۹۳۳ رضاشاه دو منصب ایلخانی و ایلیگی را ملغی و حوزه بختیاری را تابع تقسیمات استانی جدید نمود.

۱. فرزند پانزدهم عباس میرزا ولیعهد و عمومی ناصرالدین شاه.
 ۲. در سال ۱۲۷۴/۱۸۵۷ شاه، حسینقلی خان را به یک ثوب جامه گران بها و یک قبضه شمشیر با ته غلاف طلا مفتخر گردانید. بنگرید: اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ص ۱۸۰۳.

۳. گارثویت، جن. راف، بختیاری در آینه تاریخ، ترجمه و حواشی مهرداد امیری، تهران، آنزان، ۱۳۷۵، صص ۹۳-۹۶.

طور بلامنازع در نواحی بختیاری حکومت نمود؛ به اذعان ظل السلطان توانست «هفت‌لنگ» و «چهارلنگ» را متحد کند و سعی بلیغ نمود تا کل طوایف متعدد لر از حد کوه‌گلوپه تا بروجرد را تحت لوای خود درآورد.^۱ به نقل برخی منابع وی راهزنی را از میان برد، راه‌ها را امن‌تر کرد، از فقرا و بینوایان دستگیری نمود، جاده‌ها و کاروان‌سراها ساخت، و همچنین با تجارت با انگلستان را گشود و درصد گشایش راه تجاری شوشتر- اصفهان بود.^۲ قدرت روزافزون وی به‌رغم حمایت نخستین دربار، به دیده تردید نگریسته‌شد، و درباریان و شاهزادگان قجری شاید او را محمدتقی‌خان دیگر می‌پنداشتند، که با قوای تحت امر وی، هر لحظه امکان شورش او می‌رفت؛ به ویژه از زمانی که باب مرآده با انگلیسی‌ها را گشوده‌بود. علاوه بر این، قرار گرفتن حاکمیت او میان قلمرو دو شاهزاده قجری یعنی فرهادمیرزا معتمدالدوله حاکم فارس و مسعودمیرزا ظل السلطان^۳ حاکم اصفهان نیز بر مخالفت‌ها و دشواری‌های حکمرانی او افزوده‌بود. هر دو شاهزاده به‌رغم دشمنی با همدیگر به شیوه خود سعی نمودند، ذهن شاه را علیه ایلخانی تحریک کنند. در یک مورد فرهادمیرزا به تاریخ

۱. ظل السلطان، مسعودمیرزا، تاریخ سرگذشت مسعودی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۲۴۰.

۲. دالمانی، هنری رنه، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه علی‌محمد فره‌وشی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۵، ص ۱۰۴۷؛ کرزن، ج ۲، پیشین، ص ۳۵۸. برخی اقدامات عمرانی که در «کتابچه» خویش نقل نمود، عبارتند از: آیینه‌کاری مسجد حرم امام حسین(ع) در کربلای معلای به مبلغ شش هزار تومان، که حاج محمدکریم نامی را مأمور این کار نمود، ساخت قنات‌ها، باغات، و آسیاب‌ها در منطقه آب‌بید دزفول، ساخت پل دوپلان در ناغان شهرستان اردل، احداث و تعمیر چندین قنات(به ویژه قنات امام رضا(ع) در مال‌امیر، بهسازی سد آب‌زالو قلعه خواجه اندیکا جهت کشت برنج در روستای پایین‌دست «ماش‌گیری»، و همین‌طور بهسازی حوض آب دشت‌گل در اندیکا که هر دو مورد را شخصی بنام استاد خداداد فارسانی انجام داده‌بود. ایلخانی بختیاری، حسینقلی‌خان، «کتابچه یا یادداشت‌های حسینقلی ایلخانی»، در گارنویت، بختیاری در آیین تاریخ، پیشین، صص ۱۴۴-۱۵۵.

۳. فرزند ارشد ناصرالدین‌شاه.

ماه ربیع الاول ۱۲۹۵ هـ ق گزارشی در خصوص خودسری‌های وی به عرض شاه رسانده بود:

قربان خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شوم در باب محمدحسین خان بویراحمدی... با وجود صغر سن چهار برادر بی‌گناه خود را در وسط مملکت کشته و پدر خودش را محبوس ساخته و حالا با اطمینان حسینقلی خان ایلخانی بدون وحشت و با کمال آزادی در پناه او راه می‌رود... حسینقلی خان ایلخانی محمدحسین خان را با هزار خانوار ایل نگاه‌داشته و نزد خود پنهان کرده است... اگر اولیای دولت روزافزون قاهره صرف نظر و اغماض فرمایند رفته‌رفته بد خواهد شد و اسباب اغتشاش سایر ایلات خواهد گشت...^۱

در مورد دیگر زمانی که اسفندیارخان فرزند ارشد ایلخانی یک دستگاه توپخانه از تهران به بختیاری آورد، معتمدالدوله شرحی به ناصرالدین شاه نوشت که: «با این مرحمت نواقص قدرت حسینقلی خان ایلخانی بر طرف گردید، ایل بختیاری فقط توپخانه کم داشت، که اعلیحضرت مرحمت نمودند، طولی نخواهد کشید، که در بودن یا نبودن اعلیحضرت، شلوارهای زنان قاجار روی سر نیزه بختیاری‌ها دیده می‌شود».^۲ بنجامین

۱. یکصد سند تاریخی، به کوشش و تحقیق ابراهیم صفائی، تهران، چاپخانه شرق، ۱۳۵۲، صص ۲۱۲ و ۲۱۳. ناصرالدین شاه نیز خواهان پیگیری این مسئله شد و در خصوص ارتباط محمدحسین خان بویراحمدی با ایلخانی نیز دستوراتی صادر کرده بود. بنگرید: ناصرالدین شاه، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر دوم به فرنگستان، به تصحیح فاطمه قاضیها، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۹، ص ۳۰۵.

۲. والیزاده معجزی، محمدرضا، تاریخ لرستان روزگار قاجار، تهران، انتشارات حروفیه، ۱۳۸۰، صص ۱۴۱ و ۱۴۲. روایت مشابه سردار مریم چنین است، که معتمدالدوله به شاه نوشت: «جد ما محمدحسن خان قاجار بیست سوار داشت ادعای سلطنت نمود، حسینقلی خان ایلخانی بختیاری همیشه پنج هزار سوار رکابی دارد، اگر علاج او را نکنی عنقریب زیر جامه‌های زن‌های قاجار به گردن اسب‌های بختیاری افتاده و به کوهستان خودشان می‌برند». سردار مریم بختیاری، خاطرات سردار مریم بختیاری (از کودکی تا آغاز انقلاب مشروطه)، ویراستار غلامعباس نوروزی بختیاری، تهران، آنزان، ۱۳۸۲، ص ۲۵. همین‌طور مقایسه شود با: اورنگ، پیشین، ص ۱۱۷.

نخستین سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران نیز به همین موضوع اشاره نمود، که ایلخانی مدت‌ها بود که از گوشه و کنار و خارج اسلحه خریداری می‌کرد و نیروهای عشائری بسیاری را به دور خود جمع‌آوری کرده‌بود و به نظر می‌رسید خیالاتی در سر دارد.^۱ معتمدالدوله مرتب در گوش ناصرالدین‌شاه خوانده‌بود، که ایلخانی دعوی سلطنت دارد.^۲ عین‌السلطنه نیز معتقد بود از این بختیاری‌ها بیشتر از همه باید ترسید، و در خاطرات خود اشاره نمود، که معتمدالدوله فرهادمیرزا از فارس به شاه چنین نوشت: «سلطنت شما را موثی و اقتدار حسینقلی‌خان را قیچی راجزی^۳ درست می‌بینم که هر وقت اراده کند فوراً آن مو مقطوع می‌شود».^۴

اما شاید عمده تقصیر حسینقلی‌خان ایلخانی توجه به گسترش و تلاش برای رونق گرفتن تجارت حوزه بختیاری با خلیج فارس و مراوده

۱. بنجامین، اس. جی. دبلیو، *ایران و ایرانیان در عصر ناصرالدین‌شاه*، ترجمه محمدحسین کُردبچه، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۴، ص ۱۵۰.

۲. سردار ظفر، خسروخان، *یادداشت‌ها و خاطرات سردار ظفر بختیاری*، تهران، یساولی، ۱۳۶۲، ص ۱۹۴. گزارش‌های حاجی نجم‌الملک که در این زمان در خوزستان به سر می‌برد در برانگیختن سوءظن ناصرالدین نیز بی‌تأثیر نبود. اعتمادالسلطنه معتقد بود اگر چه ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۹۸ق او را به همراه ژنرال بوهرلر فرانسوی به بهانه بستن سد اهواز مأمور نمود، اما هدف اصلی زیر نظر گرفتن حسینقلی‌خان ایلخانی و تحقیق در احوال و میزان قدرت وی بود. اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، *المآثر و الآثار*، ج ۲، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴، ص ۶۷۸. خود نجم‌الملک اشاره نمود، که سیاست ایلخانی در عربستان(خوزستان) این است که بین شیوخ عرب فتنه بیاندازد و نقش آنان را در خوزستان کم‌رنگ نماید و قدرت خود را تا صفحات جنوب گسترش دهد.

نجم‌الملک، عبدالغفار، *سفرنامه خوزستان*، به کوشش محمددبیر سیاقی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی و علمی، ۱۳۴۱، ص ۲۴. کسروی نیز تحت تأثیر گزارش‌های نجم‌الملک از نفوذ ایلخانی در خوزستان سخت انتقاد می‌کند و سپردن مالیات

خوزستان به ایلخانی را سپردن «گله به گرگ» توصیف کرده‌بود. کسروی، احمد، *تاریخ پانصد ساله خوزستان*، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۴، ص ۲۲.

۳. راجز نام کارخانه‌ای بود، که بهترین قیچی‌ها را تولید می‌کرد.

۴. عین‌السلطنه، قهرمان‌میرزا سالور، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، ج ۳، به تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴، ص ۲۲۸۳.

تجاری با شرکت‌های خارجی بود. بارینگ که در سال ۱۲۹۸هـ.ق/۱۸۸۱م در بختیاری به سر می‌برد، طی گزارشی به رونالد تامسون وزیر مختار انگلیس در تهران اشاره کرد، که حسینقلی‌خان ایلخانی بسیار علاقمند هستند تا آبراه رودخانه کارون به منظور مبادلات تجاری به روی کشتی‌های خارجی گشایش یابد.^۱ ایلخانی پیش از این، قول توسعه راه تجاری محمره - شوستر - اصفهان را به جرج مکنزی نماینده یکی از شرکت‌های با نفوذ خلیج فارس بنام «گری و پل» داده بود و این که شخصا امنیت کاروان‌های تجاری این مسیر را برعهده خواهد گرفت.^۲ رونق تجارت در این مسیر خواه نا خواه به افزایش قدرت و ثروت دستگاه ایلخانی در مقابل دستگاه ظل‌السلطانی می‌انجامید، از این رو طبیعی بود که ظل‌السلطان به مراوده بختیاری‌ها با انگلیسی‌ها واکنش نشان دهد. ناصرالدین‌شاه نیز به دلیل افزایش قدرت و تلاش ایلخانی برای گسترش تجارت انگلیسی‌ها بی‌میل نبود تا او را به طریقی از میان بردارد؛ زیرا که ناصرالدین‌شاه از تسلط انگلستان بر خوزستان بسیار نگران بود^۳ و هم در آن زمان در پی تقویت نیروی دریایی ایران از طریق خرید کشتی جنگی بود و نمی‌خواست تنها رود قابل کشتیرانی خود را به انگلیسی‌ها واگذار کند. او به تاریخ ۲ جمادی‌الاول ۱۲۹۹ق یعنی چند ماه قبل از صدور حکم قتل ایلخانی در پاسخ با اصرار رونالد تامسون وزیر مختار انگلیس نوشته بود: «صریح می‌نویسم که دولت ایران نمی‌تواند اذن به کشتی‌های

۱. گارنویت، جن. راف، تاریخ سیاسی، اجتماعی بختیاری، ترجمه و حواشی مهرب امیری، تهران، آذران، ۱۳۷۳، ص ۱۶۳.

۲. انگلیسی‌ها در فاصله اندکی کنسول‌گری‌هایی نیز در محمره، اهواز، و اصفهان دایر کردند که بیش از اهداف سیاسی، اهداف اقتصادی و تجاری و کسب امتیاز کشتیرانی رودخانه کارون، حفظ آن و توسعه راه‌های تجاری را دنبال نمودند. برای اطلاع بیشتر بنگرید: کاظمی، سجاد، «اهداف انگلیس از تاسیس دفاتر کنسولی‌گری در شهرهای مختلف ایران»، فصل‌نامه جندی‌شاپور، س ۱، ش ۳، ۱۳۹۴، صص ۸۶-۹۲.

۳. عیسوی، چارلز، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۲، صص ۲۵۹ و ۲۶۰.

خارجی بدهد که در رود کارون تردد نمایند... بی‌گدار نمی‌توان به آب زد و غور و تدقیق نکرده چیزی را قبول کرد و بالمآل خدا می‌داند که چه ضررها در پی داشته باشد...^۱. بیشوب نیز که در این زمان در بختیاری به سر می‌برد، معتقد بود ارتباط حسینقلی خان با مکنزی در خصوص برقراری راه مبادلات تجاری - که از دید شاه به منزله تسلط انگلستان بر خوزستان خواهد بود - باعث سقوط و قتل وی گردید.^۲

یکسال قبل از قتل ایلخانی، یعنی در سال ۱۲۹۸هـ.ق / ۱۸۸۱م حسینقلی خان به اتفاق دو تن از فرزندانش، یعنی اسفندیارخان و علیقلی خان به تهران احضار شدند. ناصرالدین شاه دو برادر را با صد سوار بختیاری به «کشیک‌خانه سلطنتی» منصوب نمود، اما چندی بعد به تقاضا و دسیسه‌های ظل‌السلطان به بختیاری بازگشتند.^۳ به نظر می‌رسد هدف نخست ناصرالدین شاه این بود، که ایلخانی را برای همیشه در تهران نگه دارد و یا با گرو گرفتن فرزندانش او را مطیع دولت مرکزی کرده و هر نوع وهم و خیالی را از سر او بیرون کند. اما از آنجا که میان میرزا حسین خان سپهسالار و میرزا علی‌اصغر امین‌السلطان با ایلخانی رابطه دوستی وجود داشت، همان‌طور که پیشتر نیز امیرکبیر او را تکریم می‌نمود، نگرانی‌های ظل‌السلطان را دو چندان نمود و ماندن آن‌ها را در تهران صلاح ندانست. خود ظل‌السلطان نقل نمود، که تهدیدهای ایلخانی و بی‌محلای پسرش اسفندیارخان که از حمایت میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم (در سال ۱۲۹۰هـ.ق / ۱۸۷۳ از صدارت عزل گردید) برخوردار بودند نسبت به فرهادمیرزا معتمدالدوله حاکم فارس باعث شد که معتمدالدوله و شاه از قدرتمند شدن آن‌ها سوءظن پیدا کنند و

۱. تیموری، ابراهیم، عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران، اقبال، ۱۳۳۲، ص ۱۶۱.

۲. بیشوب، ایزابلا، از بیستون تا زردکوه بختیاری، ترجمه مهراب امیری، تهران، نشر سهند، ۱۳۷۵، ص ۸۱.

۳. صفایی، ابراهیم، رهبران مشروطه، تهران، انتشارات جاویدان علمی، ۱۳۴۴، ص ۲۵۷.

«رفته رفته خیال شاه که حقیقتاً سوءظن غریبی داشت مشوب شد، حسینقلی خان هم خودش را به لُری زده بود...»^۱. او در ادامه چنین گفته بود که:

تقریباً حسینقلی خان در تهران ماندنی شده بود... سماجت و اصرار غریبی در بردن (ایلخانی) همراه خودم از حضور همایونی کردم به لفظ کهربار، همایونی به من فرمودند که اصرار می‌کنی در بردن او پشیمان خواهی شد من بواسطه جوانی و نفهمی از این فرمایش همایونی چیزی استنباط نکردم... (اما) پسرهای او و خود او بالتمام نوکر شخصی من شدند و دیگر آن دستگاه سپهسالاری (میرزا حسین خان صدراعظم سابق) برچیده شد و دستگاه ظل‌السلطانی بر پا شد و حسینقلی خان و اولادش نوکر شخصی من و بسته شخصی من شدند.^۲

بنابراین در اواخر ماه رجب سال ۱۲۹۹ ظل‌السلطان، حسینقلی خان را به همراه اسفندیارخان و علیقلی خان که در امر حکومت‌داری بیش از سایرین مورد توجه ایلخانی بودند، به بهانه پرداخت مالیات به اصفهان فراخواند و پس از یک مراسم سان و رژه در میدان نقش جهان ایلخانی را حبس نمود، و در شب سوم شعبان او را با «قهوه قجری» مسموم کرد و فردای آن شب در حالی که اسفندیارخان و علیقلی خان را زنجیر به گردنشان انداخته بودند، به زندان منتقل نمودند و اطلاع دادند، که ایلخانی سگته کرده و هم تلگرافاتی نیز به ولایات شد، که ایلخانی در اثر ناخوشی سگته فوت نموده، اما در افواه مردم این بود، که او را عمداً کشته‌اند.^۳ به

۱. ظل‌السلطان، پیشین، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۲. همان صص ۲۸۷.

۳. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، روزنامه *خاطرات اعتمادالسلطنه*، ج ۲، به اهتمام ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰، صص ۱۷۹؛ و بنگرید: سیرجانی، سعید(به کوشش)، *وقایع اتفاقیه*، تهران، نشر آسیم، ۱۳۸۳، صص ۱۶۱ و ۱۶۲. در *خاطرات اورنگ آمده‌است*، که وی را خفه کردند. اورنگ، پیشین، صص ۱۱۸، مقایسه شود با: بنجامین، پیشین، صص ۱۵۰.

نقل بی بی مریم روزی که خبر قتل پدرش ایلخانی به بختیاری رسید قیامتی به پا شده بود:

به حدی صحرای وسیع چقاخور از شدت گرد و خاک پیدا نبود. تمام سراپرده‌ها و سیاه‌چادرها تا چشم پیدا بود، کنده شدند. تمام زن‌های فامیل لباس‌ها را پاره‌پاره نمودند، که لخت شده بودند... به حدی در چقاخور برای پدرم گیسو بریده شد، که می‌توانم بگویم هزار من بود. چون که تقریباً ده هزار نفر زن در بختیاری گیسو بریدند... روز محشر شد. انسان نمی‌تواند شرح بدهد، مثل این که حیات تمام بختیاری به حیات پدرم بسته بود!

حاج سیاح محلاتی از جهانگردان و آزادیخواهان عصر ناصری که در این زمان نزد ظل‌السلطان در اصفهان به سر می‌برد و شاهد وقایع بود اوضاع را چنین نقل نمود:

دیدم استشهدانامه درست می‌کنند ایلخانی سخته کرده است!... اما از بدبختی دیدم جمعی از علما نیز آن را مهر نمودند. طبیعی بود کسانی که استشهد می‌گرفتند بر مهرکنندگان ریشخند می‌کنند، اما این مهرکنندگان چرا فکر نمی‌کنند، که کسی این را باور نخواهد کرد... قضیه را از میرزارضا بنان‌الملک پرسیدم، گفت: «ناصرالدین‌شاه مخصوصاً نمی‌خواهد یک نفر در ایران در عقل یا علم و فضل و یا هنر و اقتدار سرآمد باشد... به حضور ظل‌السلطان رفتیم... گفتیم: «روی یک تخت چهار پایه نشسته بودید، سه پایه آن را خراب کردید»، از این سخن من درهم شد و گفت: «به من چه دخل دارد؟، معتمدالدوله نزد شاه تحریک به قتل کرد»، گفتیم: «پس این را به دست شما کرده‌اند و یک ایل مقتدر را دشمن خود کردید».^۲

۱. سردار مریم بختیاری، پیشین، ص ۳۳.

۲. سیاح محلاتی، محمدعلی، خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح، تصحیح سیف‌الله گلکار، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۶، صص ۲۴۵-۲۴۷.